

هویت چیست و بحران هویت چگونه شکل می‌پذیرد؟

What is identity and does the dilemma of identity formulate?

نوشته: نوروز علی ثابتی

۲۵ مارچ ۲۰۱۷



بخش دوم

خاستگاه هویت شغنائی ها و جریان سیال آن در بستر تاریخ

در بخش اول این مقاله، تعریف جامعی در «هویت قومی» بحث گردید که اجتماعی که دارای زبان مشترک، فرهنگ مشترک، سرزمین مشترک داشته باشند، بنام یک «قوم» یاد می‌شود. هر کدام از این وجوه، در مباحث گسترده‌تر، که شامل اتنوگرافی، انتروپولوژی، نژادشناسی، زبان‌شناسی، جغرافیا، تاریخ وضع اجتماعی و معیشتی، و مؤلفه‌های دیگر چون فرهنگ، زبان، و مذهب را می‌توان نام برد که با در نظر گرفتن این مؤلفه‌ها، وجوه تشابه و تمایز یک قوم با سایر اقوام همجوار و ساکن در منطقه مشخص می‌گردد.

در مورد چیستی هویت، هدایت سلطانزاده، آنرا چنین تعریف کرده است:

«قومیت، ابتدایی‌ترین بُعد هویت در ساختن جامعه بشری بوده است، که در آن، زبان نقش و وسیله اولیه و صیقل یافته‌ترین واسطه در کنش و واکنش میان افراد در پی ریزی هویت قومی را بر عهده می‌گیرد. در عین حال، زبان، شاخص‌ترین عامل تمایز یک قوم و ملیت از دیگری است.»¹

بنابر تعریف فوق، اولین چیزی که برای انسان هویت می‌بخشد، زبان است، و بعد سایر مؤلفه‌های دیگر در تعیین هویت نقش بسزایی ایفا می‌کنند که در برگزیده تاریخ مشترک، جغرافیای مشترک، و فرهنگ است. به تاسی به تعریف فوق، شغنائی‌ها یک قوم و یا یک ملیت کاملاً مجزا از سایر اقوام

¹ سلطانزاده، هدایت، زبان، ایدئولوژی و هویت ملی، 2005. قابل دسترس در: <http://www.nashrebidar.com/jobashe%20meli/magalat/zeban.htm>

ساکن در افغانستان هستند. در این مقاله کوشش بعمل می آید تا در مورد قوم شغنی (شغنایی) مطالعاتی که تا کنون صورت گرفته، حتی المقدور بطور فشرده، به نگارش گرفته می شود، تا وقت زیاد خوانندگان را در بر نگیرد.

مطالعاتی که در حیطه اکادمیک در مورد شغنان، شغناییان، پامیری ها، نوشته شده است، بیشتر شان به زبان های روسی و دیگر زبان نوشته شده اند، که چون نگارنده به این زبان ها دسترسی ندارد، یک محدودیت در این مطالعه کوتاه است.

در این مقاله، بیشتر از سه مأخذ استفاده نموده است که در محیط اکادمیک توسط دانشجویان دوره مقطع کارشناسی ارشد (ماستری) و دکتورا در پایان نامه های تحصیلی (dissertation) و یا تز (thesis) نوشته و از آن دفاع نموده اند.

1. مطالعه مبسوطی که در مورد تبار شناسی شغنایی ها صورت گرفته، توسط دکتر خوش نظر دولت نظر (پامیر زاد) که رساله دکتورای خود را زیر عنوان «تاریخ شغنان باستان» نوشته است، و در سال 1998 آنرا به انستیتوت تاریخ و اتنوگرافی، اکادمی علوم تاجیکستان، پیشکش نموده است.

2. سهراب شاه دولت شاه اف، رساله پایان نامه تحصیلی خود در مقطع کارشناسی ارشد زیر عنوان: تشکیل و تحکیم هویت قوم پامیری در تاجیکستان² که در سال 2006 به مکتب فارغ التحصیلی علوم اجتماعی، دانشگاه تخنیکی خاور میانه در ترکیه، پیشکش نموده است.

3. دیوید ستراب (David Straub) رساله پایان نامه تحصیلی وی زیر عنوان: اسماعیلی ها و قرغیز [ها] دریای آموی علیا و پامیر ها در افغانستان: یک تاریخ مختصر تقسیمات مرز های بین المللی³ که در سال 2013 به دبیرانتمنت مطالعات یوریشیای مرکزی، دانشگاه اندیانا، در ایالات متحده، پیشکش گردیده است.

این سه رساله به منابع و مأخذ مورد نیاز شان دسترسی داشته اند، و یک مأخذ خوبی به شمار میروند. منابع و مأخذی که در این رساله به آنها اشاره شده است، در خور اهمیت هستند، زیرا که در افغانستان برای اولین بار این پژوهش صورت گرفته است. صرف نظر از بعضی از نوشته هایی که در آن دیدگاه شخصی پامیر زاد آمده اند. این رساله راهگشای تحقیقات گسترده تر در این زمینه است.

پامیرزاد، خاستگاه و نیاکان شغنایی های فعلی را در اوستا و دیگر منابع از جمله کتاب پروفیسور بابا جان غفور اف، تاریخ نگار فقید تاجیک (در اثری بنام تاجیکان "در تاریخ") مشخص نموده است. وی می گوید که در اوستا قومی بنام «خیاآنه» آمده است که بعداً این نام در منابع دیگر بنام «خیونیان»

² به انگلیسی:

The Formation and Consolidation of Pamiri Ethnic Identity in Tajikistan

³ به انگلیسی:

The Ismailis and Kirghiz of the upper Amu Darya and Pamirs in Afghanistan: A micro-history of delineating international borders

آمده است. با تلفظی که با واژه کنونی «خُرنونِ یِبِن» دارد، نتیجه گیری می کند، که خونیان همین خُرنونِ یِبِن (شغنانی های) فعلی هستند.

تاریخ باستان و میانه:

در دانشنامه آنالین ایرانیکا زیر مدخل واژه Chionites چنین نوشته شده است:

در کتاب اوستایی وندیداد (Vendidad) نام سیزده اُمین ملت (قوم) را بنام چخرم (Chakhrem) یاد می شود که بنام کخره (Kakhra) هم یاد می شود. محل سکونت این قوم ذکر نشده، مگر در وندیداد این قوم را شجاع و صادق (surem ashavanem) تعریف می کند، و قومی که مرده های خود را می سوزانده اند. فلیکس⁴ (Felix) می گوید که در اوستا در یشت ها در بند های 30 و 31 و یشت 19 بند 87 خُفیان (Khvyaon) مشخصاً دشمنان شاه ویشناسپ [گشتاسپ]، پادشاه حمایت کننده زرتشت بوده است. بعداً در سنت پهلوی (Pahlavi)، خُفیان در جمله دشمنان پیروز (454 تا 484 میلادی) در نبرد او با هفتالیت ها (یفتلی) در اخیر قرن پنجم میلادی بوده است.⁵

در زیر قطعه ی کوتاه از حماسه پیکار ویشناسپ (گشتاسپ) و ارژاسپ (ارجاسپ) ذکر شده است.

ارجاسب، سردار لشکر خونیان بوده است.

«آنگاه ارژاسپ (ارجاسب) سرور خیونان از فراز تپه ای نظر افگند و گفت: آن بچه ده ساله ای که بدانسوی است، کیست؟ که مرکب جنگاوران دارد و سلاح جنگاوران دارد و متهورانه همانند زیر سپهسالار ایرانی می جنگد.»⁶

نظر به نوشته ولف گانگ فلیکس (Wolfgang Felix) که خیونی ها (Chionites) بیشتر در کتاب ها اینگونه نام شان آمده است: Xionites، Chionitae، Xiiaona، Hyon، در اینجا حرف “X” مأخوذ از یونانی بوده، و /خ/ تلفظ می گردد.⁷

خیونی ها را بنام هون های سرخ هم می گویند. چون در بعضی زبان ها آوای /خ/ وجود ندارد، به عوض آن آوای /ه/ و یا /ح/ را استفاده نموده اند. فلیکس می نویسد که خیونی ها یک قبیله بوده اند که اصلیت و نژاد ایرانی (آریایی) داشته اند و احتمالاً در باکتریا (بخدی/بلخ) و ترانساکسیانا (پار دریا، ماوراء النهر)، سر زمینی که در مسیر دریای آمو قرار دارد. منبع نام آنها از زبان پارسی میانه (زبان

⁴ Wolfgang Felix, Originally Published: December 15, 1991; Last Updated: October 18, 2011. This article is available in print. Vol. V, Fasc. 5, pp. 485-487

⁵ (بیلی “Bailey”، 1954، ص. 20؛ کلیمه “Klima”، صص. 119-120، 122-123 ذکر شده در دانشنامه آنالین ایرانیکا زیر مدخل chionites).

⁶ یار شاطر، احسان، میراث ایران، تألیف سیزده تن از خاور شناسان، مجموعه ایران شناسی، جلد هشتم، فصل هفتم، زبان فارسی، نوشته هارولد والتر بیلی، ترجمه دکتر محمد معین، صص. 219 – 222، 1336، تهران

⁷ Eduljee, (n.d.), *Zoroastrian Heritage*, available at:

<http://www.heritageinstitute.com/zoroastrianism/east/east2.htm>

پهلوی) خَڤیان / هَڤیان (Khvyon/Hvyon) مشتق گردیده است. (وارنر، صص. 525-529، بپلی، 1990، 32a، ص. 945) و در اوستا بنام خَڤیاَنه/هَڤیاَنه Khvyaona/Hvyaona آمده است.⁸

فلیکس به یک منبعی استناد می کند که برای اولین بار از خیونان در تاریخ در قرن چهارم میلادی یاد آوری شده است. او به یک تاریخ نویس رومی - یونانی بنام آمیانوس مارسلینوس (Ammianus Marcellinus) (باب 16، فصل 9، بند 4) در ارتباط به جنگ شاپور دوم (309 - 379 میلادی) پادشاه ساسانی با رومی ها نوشته است. شاپور دوم در زمستان سال 356 - 357 با خیونی ها و کوسنی (کوشانی ها) (= ایرانشهر) (مارکوارت، ص. 36 شماره 5)، یکی جنگی را بر علیه لشکر روم ساخته است.

در سال 358 میلادی، خیویانی و گیلانی (یک قبیله که نام گیلان در جنوب شرق بحیره خزر از آن مشتق شده) در ارتش شاپور خدمت کرده اند (امیانوس، باب 17، فصل 7، بند 1) می گوید که خیونی ها و کوشانی ها (Cuseni = Kushans) باج گذار و خراج پرداز به ساسانی ها بوده اند. در آن نبرد، خیونی ها و کوشانی ها یک قشون اصلی را ساخته بودند (در صفوف دیگر قشون البانی ها، گیلانی ها، و ساکا ها بوده اند). در سال 359 که شهر آمیده (Amida) (دیار بکر کنونی در جنوب شرقی ترکیه) محاصره شده بود (امیانوس، 19.2.3؛ گوبل، II، ص. 287). شهر آمیده بعداً توسط امپراتور روم، کاستنتینوس دوم (317-361) محافظت شد و قشون شاپور، دروازه شرقی شهر را محاصره کرد. در یک نبردی که میان آنها در گرفت، پسر گرومباتس (Grumbates) پادشاه خیونان، کشته شد. امیانوس از مراسم جنازه ویژه و سوختاندن میت آن برسم ویژه بطور واضح گزارش داده است.

نوشته امیانوس در مورد خیونان و کوشانیان، کاملاً مطابق به متن شاهنامه فردوسی است.

در شاهنامه فردوسی در ابیات مختلف، نام قوم شُگنی (= شُغنی) و شُگنان (= شُغنان) در پهلوی کوشانی ها و هفتالیته ها (= یفتلی ها) آمده است که مجموعه اینها را بنام تورانیان خوانده است.

فردوسی با این ابیات، نبرد رستم را با تورانیان (کوشانی ها، شغنانی ها و دیگر اقوام مسکون تخرستان، سغد و پار دریا (ماوراء النهر)) را خوب به تصویر کشیده است.

بیت زیر در شاهنامه فردوسی، شخصی بنام کاموس کوشانی، سردار فرمانده عمومی کوشانی ها و شغنانی ها به دست رستم کشته شده است.

کُشانی و شُگنی و گُردان بلخ ز کاموس شان تیره شد روز و تلخ

قسمی که امیانوس گفته است که قشون شاپور دوم در جنگ آمیده با رومی ها، متشکل از اقوام مختلف بوده که زیاد ترین سهم را در آن کوشانی ها، خیونی ها، آلبانی ها، و گیلانی ها تشکیل داده اند، در ابیات زیر هم در شاهنامه همین استنباط می گردد.

⁸ Ibid, همانجا

قوم کشانی (کوشانی)، قوم سقلاب (اسلاو)، قوم شگنی (شغنی)، قوم وهری (وهرکان، گرگانی)، چینی و هندی، قوم پهلوی، قوم چغانی (فعالاً بنام سُرخان دریا از تبعات ازبکستان در نزدیکی ترمذ)، قوم خُتلی (ختلان = کولاب)، رومی (آلبانی).

کشانی و سقلاب و شگنی و هند از این مرز تا پیش دریای سند
ز چینی و **شگنی** وز هندوی ز سقلاب و وهری و از پهلوی

.....

کشانی و **شگنی** و وهری نماند که منشور شمشیر رستم نخواند
شمیران شگنی و شنگل ز هند ز سقلاب چون کُندر و شاه سند

.....

اینکه تاریخ نویسان گفته اند که هون ها (خیونیان) سه طایفه بوده اند که یکی هون های سفید (یفتلی ها)، هون های سرخ (شغنانی ها)، و هون های سیاه (شاید یکی از اقوام دیگر باشد). اینها را بخاطر لباس جنگی و زره (جوشن) سرخ، و پرچم سرخ آنها را هون های سرخ گفته اند. زبان آنها که متفاوت بوده، در ابیات فردوسی بطور واضح بیان شده است.

کشانی و **شگنی** و وهری سپاه دگر گونه جوشن دگر گون کلاه
جهانی شده سرخ و زرد و سیاه دگر گونه جوشن دگر گون کلاه
زبان دگرگون به هر گوشه ای درفش نو آیین و نو توشه ای
شمیران شگنی سرافراز دهر پراگنده بر نیزه و تیغ زهر

دوکتور صاحب نظر مرادی (ص. 208) به نقل از دکتر خوش نظر پامیر زاد (ص. 28) نوشته است که: «در برخی از منابع تاریخی آریایی زردشتی و پهلوی، از یفتلی ها، بنام «هون ها»، یا «خیونیان»، «خیالآنه»، «خُز(گ) نانه»، در مأخذ سریانی بنام «هپتال»، در یونانی «آبدل» و یا «هفتالیت» و یا «اِپتالیتو»، و در منابع بیزانسی ها «هِن – هونهای سفید» می گفتند. در منابع ارمنی «هپتال» یا «هدیل»، و «تیتال»، و در پارسی «یفتال» و «یفتل»، و در عربی «هپتال»، در منابع چینی «ایده» و «ایدین»، در منابع ختایی «آش اِپتیت»، و تلفظ قدیمی اش اِیپ – تیت)، و در منابع هندی «هونا = خونا» نام نهاده اند.»

دکتور صاحب نظر مرادی ادامه داده است که:

«اگر یکی از نام های این دودمان یا یکی از قبایل مشمول جامعه یفتلی را «خُگنانه» و یا «خُژنانه» [خُژ نون] قبول نماییم، این قبیله از تبار مردم شغنان خواهد بود که وطن خود را «خُژنان» [خُژنون] و خود را «خُژنانی» [خُژنون] می گفته اند. خُژنانی ها از قدیم تا کنون در

دو طرف رود آمو در بدخشان زندگی می نمایند و بزبان شغنایی، که از شاخه های زبانهای آریایی قدیم می باشد، تکلم می کنند.».

مرادی و پامیر زاد گفته اند که هون ها طایفه ای از یفتلی ها هستند، ولی این نظریه به آسانی رد می گردد، چون خیونیان در حکومت کنفدراسیونی با کوشانی ها قرار داشته اند، بعداً این خیونیان به سه گروه سفید (یفتلی)، سرخ (شغنایی)، و سیاه (شاید سغدی باشد؟) تقسیم شده اند. در این صورت، یفتلی ها، شاخه ای از خیونیان (هون ها) هستند و می توانند دو برادر بر خاسته از یک دودمان حساب شوند. فعلاً هم این دو قوم در همسایگی یکدیگر در بدخشان زندگی می کنند فقط در این اواخر ولسوالی نو تشکیل ارغنج خواه این دو ولسوالی یفتل و شغنان را از هم جدا نموده است. در حالی که تا پیش از حکومت کرزی، مرز بین این دو ولسوالی را کوتل کلوج و تاقرچه بود.

وقتی که ما نام از شغنان و یا قوم شغنی میزنیم، دیگران فکر می کنند که ما متعصب هستیم و در مورد یک قوم خورد فکر می کنیم. وقتی که می گوئیم «قوم شغنان»، در نظر دیگران فقط یک ولسوالی کنونی شغنان جلوه می کند. این جبر تاریخ بوده که شغنایی ها از شهر ها رانده شدند و به کوه ها پناه برده اند، و با وجود آنهم شاهان شغنان از خان آباد قندز در افغانستان گرفته تا شهر اوش در قرغیزستان، چترال و هونزا در پاکستان و تا سریقول در چین برای شاهان شغنان در قلعه بر پنجه باج و خراج می پرداخته اند. لاجورد بدخشان در تصرف آنها بوده و آنرا به شهر های کاشغر و ختن در چین به فروش میرسانیدند.

تاریخ از قرن هجده به این طرف:

نظر به نوشته میرزا سنگ محمد بدخشی، مؤلف تاریخ بدخشان، شاه ونجی خان، یکی از شاهان شغنان بود که بغیر از چاه آب، بر تمام ساحات بدخشان، تخرار و کندز (تا خان آباد) حاکمیت داشته است و معادن لعل و لاجورد بدخشان در تصرف وی بوده است. نویسنده تاریخ بدخشان نگاشته است که:

«... در زمان حکومت شاه ونجی خان لاجورد در مملکت ختای [چین] بهای تمام یافت که یک سیر سنگ بدخشان [لاجورد] به هزار و پانصد روپیه رسید و در این باب چنان قدغن تمام فرمود که ریزه سنگی از آن بدست احدی از اکابر و اصاغر [بزرگان و خوردان] نمی افتار و هم براین لاجورد، خزینه ای معمور از نقود یامبوی نقره ای و اجناس و امتعه و اقمشه از هر جنس بهم رسانید.» (سنگ محمد، تاریخ بدخشان، ص. 57).

نی الیاس (Ney Ilias) مامور هند برتانوی که در سال 1883 از پامیر گذشته و از طریق سریز (در آن زمان هنوز جهیل سریز تشکیل نشده بود) به برتنگ و در قلعه و امر [قؤمار] در روشن که پایتخت زمستانی شه یوسف علی خان (آخرین شاه شغنان) بوده، از آنجا دیدن نموده است. در عرض راه متوجه شده که قرغیز هایی که در پامیر رنگ کول رمه خود را می چرانده اند به حاکم شغنان تارثق (باج و خراج) پرداخت می نموده اند (الیاس، ص. 26). در زمان میران شغنان، قرغیز هایی که طرف ساحل چپ دریای مرغاب اقامت داشتند، برای میران شغنان باج و خراج می پرداختند، و بعد از اینکه افغان ها یوسف علی خان را در سال 1883 گرفتند، آنها از تمام جاهایی که برای شاهان شغنان باج و خراج میدادند، خراج مطالبه کردند. اما در سوم اکتوبر سال (1886) زمانی که الیاس در

چمگان (نام محلی در پامیر) بوده، شنیده است که چینی ها از کنار راست دریای مرغاب تمام قرغیز ها را احضار کرده بودند و از آنها درخواست باج (مالیه) می کردند. قرغیز ها از شاهان شغنان همیشه در هراس بوده و احساس امنیت نمی کردند، و این مسئله بعد از اینکه یوسف علی خان، آخرین شاه شغنان یکی از خواهرانش را در سال 1870 در عقد نکاح یعقوب بیگ، میر کاشغر در آورد، شدت پیدا کرد. بخاطری که این رشته داری شاهان شغنان را قوی تر ساخت و روابط آنها و رفت و آمد آنها به طرف کاشغر زیاد شد و در عرض راه اموال و اجناس قرغیز ها زیاد تر به چپاول میرفت.

دگروال جان وود، مامور هند برتانوی، در جنوری سال 1838 از واخان باز دید نموده، شب در خندود مهمان شاه خندود بنام شاه تورای بوده، و بعد فردای آن روز که به طرف واخان بالا حرکت می کند، در عرض راه نزدیک خندود، خرگاه های قرغیز ها را می بیند. به تعداد 100 خانواده با 2000 غرگاو، 4000 گوسفند، 1000 رأس شتر دو کوهانه در آنجا وجود داشته اند. آنها گفته اند که فقط یک سال شده که آنجا را اقامت گاه زمستانی برای خود ساخته اند. این محل از طرف مراد بیگ ازبک که در آن زمان میر قطغن (کندز) بوده، به سبب که قرغیز ها همخون وی بوده اند، بعد از اینکه واخان را تسخیر کرده، جاهای مشخصی را برای آنها انعام بخشیده است. (وود، صص. 324 - 325).

وود ساکنین فیض آباد و جرم را تاجیک گفته، حکمرانان قطغن را ازبک، و واخانی ها را وخی گفته است، که این هم تمایز این اقوام را نشان میدهد. وی افزوده است:

«... در روشن و شغنان، اهالی آن شیعه هستند، لباس آنها مشابه به لباس واخانی هاست، و خانه های مسکونی آنها عین شکل را دارند. در شغنان فعلاً 300 خانوار زندگی می کنند که قبلاً توسط مراد بیگ قندزی چور و چپاول شد. [وود اینرا از قول عبد الرحیم خان، شاه قلعه پنجه در واخان بیان نموده است]. نفوس روشن بیشتر است و هنوز عین خانواده ها را دارد. این هر دو ولسوالی، باج و خراج مشترک را سالانه به [میر] قندز می پردازند که 15 غلام (برده) است و در مقابل آن انعام می گیرند. زبان آنها خاص است. دروازی ها تاجیک هستند و به پارسی صحبت می کنند.» (وود، ص. 379).

وود ادامه می دهد که بعد از سال 1830، بدخشان و ساحاتی که توسط مراد بیگ چور و چپاول شده بودند، و یا زیر سلطه او بودند، در ساحل شمالی دریای آمو، نفوس شان کم شد و بیشتر مردان آنها گرفتار و در دشت های قندز و امام صاحب در زمین و جنگل و باتلاق ها، ازبک ها کار شاقه را بالای شان می کردند. تراکم این بیگانه ها و کار در مزرعه و جنگل، در آن باتلاق و مرداب غیر صحی، از آن زمان تا کنون 25000 خانواده و یا در حدود 100000 نفر بوده و از آن میان 6000 نفر تا سال 1838 زنده مانده بودند. در وقت بسیار کم (در حدود 8 سال)، تعداد تلفات آنقدر زیاد بوده که این به یک ضرب المثل تبدیل شد: اگر مرگ می خواهی، قندز برو. وود می گوید: در زمان توقف ما در امام صاحب تعداد کثیری از کولابی ها در آنجا آورده شدند.

یک ضرب المثل هنوز در میان مردم شغنان و بدخشان است که از خرابی ای که لشکر ازبک های قطغن به این محل وارد کرده اند، باز گو کننده آن دوره است.

هر جا که رسد سُم اسپ قطغن نی زنده وطن یابد و نی مرده کفن.

ائتلاف میران فیض آباد و شغنان بر علیه قشون افغانی:

میر فیض آباد بنام میر عالم، خواهر زاده شاه شغنان، شه یوسف علی خان بوده است. زمانی که میر عالم در فیض آباد از طرف قشون افغان شکست می خورد، به طرف زیباک می گریزد و از مامای خود، شه یوسف علی خان کمک می خواهد. لشکر فیض آباد و لشکر شغنان یک ائتلاف بر ضد افغان ها تشکیل داده، در قریه تنگ رباط بالا (رباط کنونی در زیباک) پیکار را آغاز می کنند. لشکر شغنان و فیض آباد تاب مقاومت در مقابل قشون افغان نیاورده، فرار کرده اند. میر عالم به طرف درواز گریخت، و شه شغنان با آقسقالان (ریش سفیدان) شغنان مصلحت کرده که تمام اعضای خانواده اش را از طریق روشن به برتنگ، و از آنجا به راشارف انتقال داده شوند. زمانی که آنها به راشارف برسند، شاه شغنان هم همراهی لشکر خود از طریق خاروق و وادی غند رفته و در پامیر با خانواده اش پیوسته، و به قرا کول منزل گزینند. و بعد از آنجا بطرف اوش رفته با روس ها ارتباط تأمین کرده، و به کمک روس ها، افغان ها را در شغنان شکست دهند.⁹

این نوشته هم مبین اینست که قراکول از تبعات شغنان بوده، که شاه شغنان میخواست در آنجا پناه ببرد، و مرز حکومت شغنان به مرز حکومت تزار روسیه در شهر اوش قرغزستان منتهی شده است.

قرن 19، قرن تیر تقسیم ملکیت شغنانی ها توسط روس ها، انگلیسی ها، و چینی ها

شرایط سیاسی قرن نوزدهم و قدرت طلبی امپراتوران و استعمار طلبانی چون امپراتوری تزار روسیه، امپراتوری بریتانیای کبیر، و امپراتوری توسعه طلبانه چین سیلی جانانه ای را بر اقوام ساکن در منطقه پامیر زد. قوم شغنانی هم، که در دو طرف ساحل رود پنج سکنه گزین بوده اند، از این پدیده شوم سیاسی در امان نماندند. جنرال کافمان روسی و جنرال گولد سمیث انگلیسی، به نمایندگی از دو امپراتور ابر قدرت (تزار روس و بریتانیای کبیر)، دریای پنج را منحصراً مرز میان دو قلمرو (مزر میان دو قدرت سیاسی بزرگ، نه منحصراً مرز میان افغانستان و تاجیکستان فعلی) قلمداد نموده و طی معاهده آنرا به امضا رسانیدند، و بیشتر اقوام پامیری بشمول قوم شغنان را از هم متلاشی نمودند و طور دلخواه سرزمین شانرا به دو امیر نشین سیاسی (امارت افغانستان و امارت بخارا) تقسیم نمودند. با این روش، قوم متجانس پامیری را از هم «در حقیقت با شمشیر» جدا نموده و بر هویت اقوام آن حوزه، در افغانستان «افغان» و در تاجیکستان «تاجیک» بر چسپ زدند.

خود آگاهی هویت طلبی در بین شغنانی ها:

شغنانی ها، چندین وجه متشابه و متمایز با سایر اقوام ساکن در بدخشان (بدخشان افغانستان، بدخشان تاجیکستان، بدخشان پاکستان، و بدخشان چین) دارند.

در منابع تاریخی و در سفر نامه ها و یاد داشت های جهانگردان، تاجیک به کسانی می گفتند که به زبان پارسی تکلم می کردند. مثلاً در شغنانی کسانی که به زبان پارسی سخن بگویند، آنها را به نام «پارسی بون» می شناسند و آنها هم خود را «فارسی وان» یعنی «پارسی زبان» می گویند. این اصطلاح تاجیک، در قرن بیستم ظهور کرد و به اوج خود رسید،

⁹ بر گرفته از تاریخ بدخشان، نوشته قربان محمد زاده، آخوند سلیمان، و سید شاه فطور.

بویژه بعد از تشکیل جمهوریت نو بنیاد بنام «جمهوری سوسیالیستی شوروی تاجیکستان» در اتحاد جماهیر شوروی وقت. و وقتی که پرسان شود که تاجیکی چیست و به کدام زبان گپ می زند؟ جواب اش خیلی کوتاه و آنست. تاجیکی یکی از لهجه های زبان پارسی است. تاجیکستان، به معنی سرزمین تاجیک است، و احتمالاً یک قبیله از دوره پیش از اسلامی (قبل از قرن هفتم میلادی) باشد. نظر به کتابخانه کانگرس 1997 مطالعه کشور تاجیکستان، بسیار مشکل است که خاستگاه کلمه تاجیک را بطور شاید و باید تعریف کرد، بخاطری که این اصطلاح در قرن بیستم ساخته شد بخاطر مناقشه بر سر اینکه آیا ترک تباران و یا آریایی تباران ساکنین اصلی آسیای میانه بوده اند.¹⁰

برای اولین بار در دوران شوروی، در سال 1924، «جمهوری سوسیالیستی شوروی خود مختار تاجیک»

(Tajik Autonomous Soviet Socialist Republic) زیر اداره ازبکستان تشکیل شد، چون این ها رعیت امیر بخارا بودند، اما در سال 1929، «جمهوری سوسیالیستی شوروی خود مختار تاجیک» (Tajik Soviet Socialist Republic) و یا (Tajik SSR) بطور مستقل تشکیل شد، ولی تاجیکان اصلی سمرقند و بخارا زیر سلطه جمهوری سوسیالیستی شوروی ازبکستان (Uzbek SSR) ماندند.

تلاش های شیرین شاه شاه تیمور (Шириншо Шотемур) در استرداد استقلال تاجیکستان از ازبکستان.



شیرین شاه شاه تیمور، در اول دسمبر 1899 در پارشنیف ناحیه شغنان ولایت خود مختار بدخشان کوهی، جمهوری تاجیکستان تولد شد. وی در سال 1918 در یک فابریکه در تاشکند کار کرد. در سال 1921 در حلقه سیاسی در آمد و به عنوان عضو تیم سیاسی – نظامی به پامیرها فرستاده شد. شیرین شاه در سال 1925 برای اولین بار با قشون سرخ شوروی

وارد خارج شد. از سال 1923 تا 1924 به صفت استاد در شعبه اقلیت های قومی در کمیته مرکزی حزب کمونست کار کرد و در عین زمان رهبر حزب کمونست بود. او یکی از چهره های بارز آغاز گر استقلال طلبی جمهوری خود مختار سوسیالیستی شوروی تاجیکستان از جمهوری سوسیالیستی شوروی ترکستان در سال 1924 بود. در سال 1927 وی نماینده Tajik ASSR در Tukistan SSR بود. در سال 1929، وی اصرار ورزید و موفق شد تا ولایت سغد را به Tajik ASSR ضمیمه کند. در همان سال، وی تلاش کرد تا Tajik ASSR را از اداره Uzbek SSR خارج نماید و جمهوری مستقلی بنام جمهوری سوسیالیستی شوروی تاجیکستان را تأسیس نماید. بیشتر از تاریخ نویسان عقیده بر اینست که اقدام وی بخاطر جدایی و استقلال طلبی Tajik ASSR از Uzbek SSR سبب شد تا رقبایش علیه او اتهام ببندند که گویا با سازمان ناسیونالیستی ضد شوروی دست دارد و بنابر این اتهام در مسکو توقیف شد، و بعداً توسط دادگاه عالی (ستره محکمه) نظامی اتحاد جماهیر شوروی (USSR) محکوم به شدید ترین جزا شد. وی در 27 اکتوبر 1937 اعدام گردید.¹¹

¹⁰ Kazakstan, Kyrgyzstan, Tajikistan, Turkmenistan, and Uzbekistan : country studies / Federal Research Division, Library of Congress ; edited by Glenn E. Curtis. Edition (1st ed.); Published/Created: Washington, D.C. : Federal Research Division, Library of Congress : For sale by the Supt. of Docs., U.S. G.P.O., [1997]

¹¹ بر گرفته از دانشنامه آزاد ویکی پدیا.

اصلاً، بعد از اینکه استقلال تاجیک ها را از ازبکستان گرفت، در تاجیکستان هم میخواست که اقلیت ها (زبانی و دینی) از حقوق حقه خود بر خوردار باشند، و بدین خاطر بود که ولایت خود مختار بدخشان کوهی را بنیاد نهادند. وی می خواست که شغنان غربی را با شغنان شرقی یکجا سازد، و شاید همین عوامل بودند که محرم بیک روشانی، در 02 اپریل 1928 (برابر با روز یکشنبه، 30 حمل 1304 هجری خورشیدی و 26 رمضان المبارک 1343 هجری قمری) با 800 نفر بالای قلعه بر پنجه در شغنان قیام کرد (ولادیمیر بایکو، 2002).¹² بیشتر صاحب نظران را نظر بر اینست که شیرین شاه را بخاطر دو موضوع اعدام کردند. او را به عنوان یک «ناسیونالیست قوم گرا» و «خرده هویت طلب» که می خواست برای زبان شغنانی در اتحاد شوروی رسمیت ببخشد. وی گفته است که کشورش تاجیکستان است، ولی زبان مادری اش شغنانی است. و برای وی بسیار با اهمیت است تا برای زبان مادری اش هم خدمت کند. دوم، قیام محرم بیک را (که در شغنان بنام محرم بلوا) یاد می شود، را به وی نسبت دادند. چون نامه های مردم شغنان شرقی را وی به حزب کمونسیت رسانده است که فعلاً در آرشیف موجود هستند. در این زمینه، قربان علم شاه، گزارشگر رادیوی بی بی سی در تاجیکستان تحقیقات گسترده ای انجام داده و حتی به مسکو سفر کرد و تمام آرشیف ملی دوران کمونسیت را زیر و رو کرد و در سال (2009) کتابی را به عنوان «شیرین شاه شاه تیمور: قهرمان تاجیکستان» تألیف کرده است.

در سر شماری شوروی در سال های 1926 و 1937، روشانی، شغنی و وخی ملیت های جداگانه و متمایز به شمار میرفتند. این بعد از مرگ شیرین شاه، در سال 1937 بود که این گروه های ملیتی مجبور شدند تا به عنوان «تاجیک» ثبت و راجستر شوند.¹³

در سال ها 1980، مناقشه در تاجیکستان در مورد حالت رسمی زبان های پامیری بوقوع پیوست. بعد از استقرار استقلالیت تاجیکستان در سال 1991، ملیت گرایی پامیری اوج گرفت و حزب سیاسی ناسیونالیست پامیری بنام «لعل بدخشان» در در ولایت خود مختار بدخشان کوهی قدرت را در دست گرفت. تظاهرات ضد دولت در مرکز ولایت در شهر خاروق برگزار شد، و در سال 1992، آنها خود را یک کشور مستقل اعلام کردند، ولی بعداً آنرا ملغی قرار دادند. در بین سالهای 1992 تا 1997، در جنگ داخلی تاجیکستان، پامیری ها از «اتحادیه اپوزیسیون تاجیک» حمایت می کردند، ولی در دوشنبه و قرغان تپه بطور دسته جمعی نسل کشی شدند.¹⁴

وخی ها خود را «بنیک» می گویند و زبان خود را «بنیک وار، ویا بنیک زیک» می گویند، شغنانی ها خود را «خُرنوئے» و زبان خود را هم «خُرنوئے» می گویند.

ألفسین، در سال 1898-1899 از واخان، اشکاشم و غاران دیدن کرده (الفسن، صص. 59 - 60)، و در مورد این قوم چنین گفته است:

«.... واخانی ها خود را واخانی، اهالی اشکاشم خود را اشکاشمی، و غارانی ها خود را غارانی می گویند. در قومیت (انتوگرافی) آنها در بین غلجه ها طبقه بندی می شوند، و از تبار آریایی ها و یا تاجیک هستند - و یا بعبارت دیگر، آنها مانند تاجیکان بخارا و ترکستان از یک تبار بوده، بناءً، شاید درست ترین مشخصه آنها «تاجیکان کوهی» می باشد.

¹² Boyko, Vladimir. On The Margins of Amanullah Era in Afghanistan: The Shughnan Rebellion of 1925 - International journal of Central Asian Studies (Seoul, 2002), v. 7

¹³ Suny, Ronald Grigor (2006). "History and Foreign Policy: From Constructed Identities to "Ancient Hatreds" East of the Caspian". In Shaffer, Brenda. The Limits of Culture: Islam and Foreign Policy. MIT Press. pp. 100-110. ISBN 0-262-69321-6.

¹⁴ Suhrobsho Davlatshoev (2006). "The Formation and Consolidation of Pamiri Ethnic Identity in Tajikistan. Dissertation" (PDF). School of Social Sciences of Middle East Technical University, Turkey (M.S. thesis). Retrieved 2006-08-25.

زبان اصلی در تمام دره پنج، شغنی است که یکی از زبان های پارسی (ایرانی قدیم) است که توسط شغنایی ها، در شغنان، غارانی، اشکاشمی و وخی است. اما تمام این ناحیه ها یک لهجه خاص شغنایی دارد که تفاوت بین آنها کم بوده و مردم می توانند به آسانی گپ یکدیگر را بفهمند. در واخان یک زبان قدیمی دیگر ایرانی مانند شغنان وجود دارد که تنها بعضی از مردمان بلند رتبه تر (از نگاه موقف اجتماعی) به آن صحبت می کنند. این زبان کهن ایرانی واخانی ها، دوباره منحصیث یک لهجه محلی پدید آمده است. تمام مردم واخان با این زبان صحبت می کنند، و مطابق به قاعده، اطفال کدام زبان دیگری را نمی دانند و احتمالاً با همسایگان شان در دیگر ناحیه ها داد و معامله دارند، زبان شغنایی را بعداً یاد می گیرند. و از اینکه در واخان شرقی آنها در نزدیکی قرغیز ها زندگی می کنند، می توانند زبان ترکی (قرغیزی) را یاد داشته باشند.¹⁵

نظر به نقل قول از مردم واخان، دریاچه موتز (Mutz) و بعد از مسافت 25 میل و در نزدیکی تاج (سلسله کوه بطرف شمال) بالا می شود که در آنجا مرز را بین واخان و شغنان می سازد (گوردن، ص. 154).

استقرار قرغیز ها در پامیر:

هیون تسانگ [شیون خنگ = شوان خانگ] (Hwin Tsang = Xuanzang) یک زایر و مبلغ بودایی چینی که در قرن هفتم میلادی (بین سال های 629 – 645) بخاطر بازدید از مزار ها و معابد بودایی به هند سفر نموده بود، در سال 644¹⁶ میلادی از بدخشان و پامیر گذشته است، در سفرنامه خود بنام سی-یو-کی (خاطرات جهان غرب)¹⁷ که توسط ساموئل بیل (Samuel Beal) به انگلیسی بر گردان شده است، چنین نوشته است.

«... در سمت شمال شرقی این کشور، بعد از دور زدن کوه ها و گذشتن از میان دره ها در امتداد راه های سرشیب و خطرناک بعد از طی مسافت 700 لی و یا چیزی در این حدود، ما به وادی پ-می-ل (Po-mi-lo) [پامیر] رسیدیم. مساحت این وادی از شرق به غرب 1000 لی و از شمال تا جنوب 100 لی می باشد. علاوه بر این، این وادی در میان کوه های تسونگ-لینگ [خونگ-لینگ] (Tsung-Ling) موقعیت دارد، بنا برین، در آنجا توفان باد و برف در فصل های بهار و تابستان از اینسو به آنسو بطور مداوم می وزد. زمین آن همیشه یخ زده بوده، سبزه و علف در آنجا بسیار کمیاب است، و تخمی که در آنجا کاشته می شود، به ثمر نمی رسد. تمام این منطقه صحرا بوده، و هیچ کسی در آنجا اقامت ندارد».

مارکو پولو، سیاح وینسی (ایتالیایی) که در قرن سیزده میلادی (سال 1274 میلادی)¹⁸ از ناحیه پامیر دیدن نموده و در فصل بیست و نهم در سفر نامه اش از پامیر چنین یاد آورده:

«.... آن جلگه مرتفع را که بنام پامیر [پامیر] مسمی گردیده است، در مدت دوازده روز راه می توان پیمود، و در تمام این مدت شما هیچ باشنده ای را در آنجا نمی بینید، و لازم است که در آغاز سفر توشه و آذوقه راه را با خود بر گیرید. ارتفاع کوه ها به قدری بلند است که هیچ پرنده ای در نزدیکی قله کوه ها دیده نمی شود، و چقدر مبالغه (شاید) فکر شود که اگر تصدیق کنم که از گزندگی سردی هوای آنجا، آتش را که روشن می کنید، عین گرمی ایرا که در سطح پایین تر می تواند داشته باشد، ندارد، و نه عین اثر را در پختن غذا تولید می کند.

بعد از انجام همین سفر دوازده روزه، به سمتی که در حرکت هستید، هنوز هم چهل روز دیگر از بالای کوه ها و از میان دره ها – گذشتن از بالای دریا ها و پهنای صحرا، بدون اینکه کسی از باشندگان آنجا را و یا جلوه ای از گیاهان

¹⁵ Olufsen, O (1904), Through the Unknown Pamirs (Wakhan and Garan), 1988-1989, The 2nd Danish Pamir Expedition, London, William Heinemann.

¹⁶ 1372 سال پیش از امروز (2016). و یا 23 سال بعد از هجرت حضرت محمد از مکه به مدینه، در زمان آخرین سال خلافت حضرت عمر (رض).

¹⁷ ترجمه کتاب به انگلیسی توسط بیل طبع لندن 1884 میلادی

¹⁸ 743 سال پیش از امروز (یعنی از 2017).

سبز را در آنجا به مشاهده نشینید، بطور دوامدار راه پیمایی می کنید. بدین خاطر، تمام مواد خوار و بار را باید همراهی خود بر گیرید.»

از نوشته های هیوان تسونگ و مارکو پولو استنتاج می گردد که تا قرن سیزدهم، کسی در پامیر اقامت نداشته است.

در زمان تقسیم بندی و تعیین مرز سیاسی میان انگلیس ها و روس ها در سال 1895، در پامیر خورد و پامیر کلان هیچ قرغیزی در این حیطه سکنه گزین نبوده است. در سال های پسانتر قرغیز ها، نظر به محیط سیاسی در ترکستان شرقی و پامیر های زیر سلطه روس ها، قرغیز ها بدانجا مهاجرت کردند. در بین سال ها 1930 و 1940، اتحاد شوروی از قدرت نظامی کار گرفت و مرز را بروی قرغیز ها بست و حتی بالای مردم قرغیز در پامیر های متعلق افغانستان یورش برد. با پیروزی حزب کمونسیت در چین، در ترکستان شرقی در سال 1949 مرز کوتل و اخجیر به روی مهاجرین و تبادل کالا بین افغانستان و چین بسته شد. در نیمه قرن بیستم تجارت آزاد و مهاجرت در پامیر بین شوروی، افغانستان، و چین کاملاً قطع گردید.

نظر به نوشته ن. الیاس (Ney Elyas) که در سال 1885 و 1886 (132 سال پیش از نوشتن این مقاله) گفته است که قرغیز هایی که در پامیر رنگ کول سکونت دارند، خود را از رعیت شاه شغنان دانسته و مربوط علاقه (ناحیه) روشن بوده اند. وی همچنان خاطر نشان ساخت که مردم شغنی و قرغیز در مجاورت یکدیگر زندگی کرده و ارتباطات فرهنگی دارند. در یک محلی که بنام «پالیز» [پالیز] نام دارد، اهالی آن بیشتر شان شغنی بودند، ولی با معاملاتی که با همسایگان قرغیز خود دارند، به زبان ترکی [قرغیزی] هم صحبت می کنند. قرغیز ها در پیکار ها در صفوف شغنانی سهم می گرفته اند. در حمله ای که شغنانی ها در سال 1830 بالای سریقول در چین حمله کردند، و زنان سریقولی را اختطاف نموده اند. (ن. الیاس، ص. 26، 42-43؛ نیوبی، ص. 203).

آورل استاین (Sir Aurel Stein)، در 18 سپتمبر سال 1928، از طرف پامیر به شاخدره فرود آمده، در این مورد چنین نگاشته است: پس از عبور از جلگه های وسیع به یک دهکده کوچک رسیدیم که توسط مهاجرین روشانی اشغال شده بود، بعد از پیمودن 11 میل ما به یک سرزمین پامیر-مانند رسیدیم که سرشار از علف بود که آنرا بنام جوشن گاز می گویند [گاز در شغنی چمن و یا مرغزار را گویند، در لهجه دری بدخشی «مغزار» گفته می شود]. در آنجا ما 10 نفر از افراد قرغیز را دیدیم که در آنجا جو دو سر [کُل جو، جو پوش دار = oat] کشت می کردند، اما هنوز در خیمه های نمدی خود (خرگاه) زندگی می کردند. آنها بدانجا در این اواخر و به تازگی آمده اند. از توران بیگ یکی از محاسن سفیدان شاخ دره پرسیدم که وی گفت زمانی در اینجا 3000 خانوار شغنی زندگی میکردند، این یک کمی مبالغه گونه است، ولی بدون شک، محتمل به نظر میرسد. از اینجا تا ساسیق کول [جهیل بوگین] در پامیر علی چور دو روز منزل است. جوشن گاز زمانی توقف گاه [کاروان ها] و مرکز ذخیره مهم برای بازرگانان بوده که از طریق شغنان پامیر، و از پامیر به شغنان عبور نموده اند. یک قلعه ویرانه در آنجا دیده شد که زمانی چهل سال پیش توسط شغنی ها اشغال شده بود. از جوشن گاز به طرف وادی غند، از طریق مسیر دوزخ دره راه دارد و ما این را پیموده به وادی غند رسیدیم. (آورل استاین (Sir Aurel Stein)، ص. 882).

اما، پامیر خورد و پامیر کلان از تبعات میر و اخان بوده و برای مدت طولانی از سکنه خالی بوده اند (یعنی کسی در آنجا زندگی نکرده است). (تراثر، ص. 43). گوردن نوشته است که ملکیت میر و اخان، تاغ دُمباش غربی، از طرف مسیر دریا، پامیر های خورد و کلان، پامیر علی چور، و وادی ی آفتاش در طرف غرب است. وی همچنان دریافته است که در معنی پامیر علی چور به واکان تعلق دارد، اما نفوذ میر و اخان در آنجا توسط قرغیز های تابعیت شغنان، کم رنگ شده که آنها طبق معمول عادت داشتند تا به اختیار خود آن سر زمین را بدون کدام مسئله اشغال کنند. (الکسی، صص. 72-79).

در سال 1876، دولت تزار روسیه، بالای خان نشین قوقند حمله کرد و ناحیه فرغانه را به قلمرو خود اضافه نمود، و بعد به توسعه قلمرو خود به پامیر شروع کرد. در سال 1886، زمانی که گوردن از پامیر می گذرد در وادی قزل آرت، 1000 نفر را از خانواده های ترکان قبقاق و قرغیز می بیند که آنها 7 سال پیش با مهتر خود بنام عبد الرحمان بدانجا مهاجرت کرده اند. (گوردن، 1873، ص. 119).

نی الیاس (ص. 52) نفوس علاقه زیباک را بر شمرده که شامل زیباک، اشکاشم و غاران می شود.

محل سکونت	خانوار	نفوس
غاران	40	200
اشکاشم	110 (20 خانوار قرغیز)	550 (100 نفر قرغیز)
زیباک	400	2000
جمله	550 خانوار	2750 نفر

اگر در سال 1883، تعداد قرغیز ها در اشکاشم 20 خانه بوده، پس آنها چه شدند؟ آیا توسط عبد الرحمان خان در آنجا اسکان داده شده بودند، و پس رفتند. دیگر در این زمینه توضیح نداده است.

در سال 1889، اکبر شاه، یکی از بازماندگان آخرین شاه شغنان (شه یوسف علی خان)، بر علیه افغان ها قیام کرد، اما شکست خورد و در اثر شکست وی به تعداد بیشتر از 2000 خانواده شغنی به طرف پامیر و سریقول در چین فرار کردند، مگر توسط حکومت امپراتوری چین تعقیب می شدند و به افغان ها باز گردانده می شدند که با آنها خیلی ظالمانه بد رفتاری می کردند. گرومب چفسکی، وقتی که او در پامیر سفر نمود وی خودش مرده و زخمی شغنانی ها را در پامیر دیده است. در عین زمان، همتای انگلیس اش بنام فرانسس یانگ هزبند در سال 1891 در سریقول پناهندگان شغنانی را دیده است.

در سال 1883، امیر بعد الرحمان خان، غفار خان قرغیز را بحیث حاکم (ولسوال) و اخان تعیین کرد و قرغیز ها را در پامیر خورد و پامیر کلان جابجا کرد. در دوران حکومت داری عبد الرحمان خان، به تعداد 6000 وخی از خانه خود به چترال، هونزا، و سریقول تبعید شدند، و میر و اخان بنام علی مردان به مهتر چترال، بنام امان الملک پناهنده شده است. (هرمان کروتسمان، صص. 215 – 235).

در کتاب سراج التواریخ، تألیف فیض محمد کاتب هزاره، آمده است که: چون مردمان سواحل دریای پنج همیشه شورش و قیام می کردند، وی قرغیز ها را یکی از متحدین بالقوه خود در قسمت کنترول داشتن بر پامیر در مجاورت دولت های تزار روسیه و چینگ حمایت میکرد. قرغیز ها در کابل در دربار عبد الرحمان خان رفت و آمد میکردند و برای آنها دستور داد که در نزدیک سرمه تاش (سمن تاش) اقامت گزینند و از قرغیز های دور و بر بیعت بگیرند تا از امارت کابل اطاعت نمایند. همچنان به نقل از سراج التواریخ، قشون افغانی جبراً خانواده های قرغیز را در شغنان اسکان داد (البته شغنان آنطرف آمو در غند و شاخ دره).

نظر به گفته شهرانی (ص. 43)، قرغیز ها بخاطر بستن مرز چین در تاغدُمباش، با محافظین سرحدی گوا مِندانگ (Guomindang) در گیر شدند، و نظر به ژان بووی شور (Jean Bowi Shor) که وی پامیر افغانستان را در آگست و سپتمبر 1949 دیده است، قرغیز ها تحت رهبری رحمان قل در تابستان سال 1949، بعد از اینکه یک فرمانده و هشت مرزبان چینی را کشتند، به پامیر افغانستان فرار و پناهنده شدند.¹⁹ در خزان سال 1943، قرغیز ها در مرغاب بر علیه رژیم شوروی بغاوت کردند و بعد از آن شورشیان در خاک افغانستان گریختند و در نتیجه جنگ، 21 نفر از قرغیز ها به شمول دو نفر از خوانین آنها در پامیر کلان کشته شدند (فرانک بلیس، 2006، ص. 195).²⁰

در سال 1978، بعد از پیروز شدن انقلاب ثور در افغانستان، قرغیز ها پامیر را ترک کردند (شهرانی، 1984) و به پاکستان مهاجرت کردند. در سال 1978، تمام قرغیز های (280 یورت) قبل از حمله شوروی به افغانستان، پامیر را ترک کرده و بیشتر دارایی خود را رها نموده و فقط 6000 چهار پا را با خود بردند. رحمان قل، خودش به تعداد 16000 بز و گوسپند، و بیشتر از 700 غزگاو، 15 اسب، و 18 شتر دوکوهانه را مانده بود. در مجموع، به تعداد

¹⁹ Shor, *After You, Marco Polo*, pp. 199, 222, 263-265; Shor. "We Took Highroad in Afghanistan."

²⁰ Frank Bliss. *Social and Economic Change in the Pamirs (Gorno-Badakhshan, Tajikistan)*. London: Routledge, 2006, p. 195.

42000 چهار پا (دُر و نامان 1978؛ شهرانی 1979) در آنزمان در پامیر بود. در سال 1982، رحمان قل به شهر اناتولی شرقی در ترکیه پناهنده شد و وی را 1132 نفر قرغیز همراهی کردند. رحمان قل در سال 1990 در ترکیه وفات نمود. ولی به تعداد 200 نفر قرغیز از رفتن به ترکیه ابا ورزیدند و در سال 1979 به سرپرستی عبدالرشید خان که با ریاست اطلاعات مخفی روسیه (KGB) رابطه برقرار نموده بود، و به اجازه ضیاء الحق، رئیس جهمور وقت پاکستان، آنها در پامیر اشغال شده شوروی مسکن گزیدند و از آن زمان تا حالا در آنجا اقامت دارند (دُر و نامان 1978؛ شهرانی 1979). نظر به نفوس شماری سال 1999، تعداد آنها در پامیر کلان 102 یورت (غزدی)، و در پامیر خورد 135 یورت (در مجموع 235 یورت) بوده است.²¹

نوشته فوق این را می‌رساند که سکونت قرغیز ها در پامیر مانسته به سکونت قندهاری ها (پشتون ها) در شیوه (دشت های گرس و کُزنگ) می باشد. با این استدلال که قندهاری ها در ماه های تابستانی رمه خود را به مراتع شیوه می آورند، آیا گفته می توانیم که بگوییم «شیوه» از قندهاری ها است؟ آنها کوچی اند و سکونت اصلی ندارند. پس قوم قرغیز هم در پامیر، چنین است که کوچی بوده اند و از مردمان بومی پامیر نبوده و در این اواخر در آنجا سکنه گزین شده اند، و آنها بخاطر اینکه دیگر در محل و سکونت اصلی خود که تحت سلطه اتحاد جماهیر شوروی و جمهوری خلق چین در آمده بودند، بخاطر پرداخت مالیات بدانجا نرفتند، و امیر عبد الرحمان خان برای شان کمک کرد تا در مربوطات افغانستان در پامیر جابجا شوند.

ناحیه سریقول، وجه تسمیه، و زبان سریقولی:

نظر به نوشته دگروال جان وود (1841، ص. 332)، که می خواست سرچشمه دریای آمو را پیدا کند، زمانی که با قرغیز ها در واخان از این بابت سوال کرده است، آنها بدستی جواب داده اند که: «... چیزی که در کاوش آن هستیم در یک جهیلی در بام دنیا [پامیر] یافت می شود، و راهی که بدانجا باید پیموده شود از طریق دره سریقول بدانجا می توان رسید، و از طرف شمال آن دره و ناحیه، به مستوج در چترال خاتمه می یابد که بنام چترال دره [طرف سرحد بروغیل] هم یاد می شود. گروه راهنمای دگروال جان وود، به جهیلی بنام سریقول (= ساریق کول = جهیل زرد) رسیدند که بتاریخ 19 و 20 سال 1838 از آنجا دیدن نمودند، و وود کشف این جهیل را به افتخار ملکه بریتانیای کبیر بنام «جهیل ویکتوریا» ثبت کرد.

اکنون ناحیه ای در ولایت خود مختار سینکیانگ چین، در تاشقرغان بنام سریقول یاد می شود و زبان مردم آن هم بنام سریقولی مشهور است که یکی از لهجه های شغنائی می باشد. در مورد اینکه چرا این لهجه زبان شغنائی، به سریقولی مشهور شده است، نه تنها ما بلکه کاوشگران دیگر، از جمله دگرمین گوردن، مامور هند برتانوی را به جستجوی وجه تسمیه این نام و داشته است؟ وی گفته است که معنای نام «سریقول» یک موضوع مورد بحث در میان نویسندگان و جغرافیا نگاران بوده است. در این اواخر، این نام عموماً پذیرفته شده که این از واژه های ترکی ترکیب گردیده، که «ساریق» (سَرِیق) به معنای «زرد» و «کول» به معنای «وادی» است و در این ترکیب معنای آن «وادی زرد» است. گوردن به نقل از حسن شاه، والی سریقول بیان می کند که شاید این نام شکل تحریف شده، واژه فارسی «سری کوه» باشد، موضعی که دارای ارتفاع بلند باشد. در پیدا کردن یک وادی در پامیر تاغدُمباش، من به توضیحات والی فکر می کردم که توضیح وی شاید درست باشد. از اینکه شاید واژه پارسی «سری کوه» ترجمه تحت اللفظی واژه ترکی تاغدُمباش باشد که هر دو یک معنی را می‌رسانند که «قله کوه» است. هیچ چیز شاید محتمل تر از این نباشد که سریقولی ها پارسی زبان از اینکه در آن وادی سکنه گزیده اند، برای آن یک نام پارسی را برای آن مانده اند، که ترجمه تحت اللفظی واژه معادل ترکی اش باشد (گوردن، 120).

اما سریقولی ها به زبان سریقولی که لهجه ای از زبان شغنی است، صحبت می کنند.

²¹ Kreutzmann, Hermann (2003), Ethnic Minorities and marginality in the Pamir Knot: survival of Wakhi and Kirghiz in a harsh environment and global context, Institute of Geography, Friedrich Alexander University Erlangen-Nuremberg, Kochstr. 4/4, D-911054 Erlangen, Germany.

گوردن می افزاید که شش میل بطرف غرب جهیل [زرکول]، ما به کلبه های ویران قرغیز ها که از سنگ و گل ساخته شده اند، و همچنان به گورستان شان رسیدیم (گوردن، ص. 128). گوردن ادامه می دهد: زمانی که ما بطرف جهیل (زرکول) روانه شدیم، ما در جاهایی رسیدیم که بنام «بُن، بیخ، و پایان کول»، «میان و برابر کول»، و «بالا و سر کول» یاد می شدند. سری کول به کرات ذکر میشد بخاطری که آن توقف گاه کاروان بوده، و از این جا به آسانی استنتاج می گردد که نام این جهیل از این نام گرفته شده است. وقتی از گروه راهنمای سفر در این خصوص پرسش شد، آنها گفتند که نام این کول کلان است که جهیلی دیگر به این کلانی در این ساحه وجود ندارد. (گوردن، ص. 162).

نوشته های وود که دره ای که از قریه لنگر کشت به طرف جهیل زرکول میرود، بنام سریقول دره (و یا دره سریقول) مشهور است، و نام آن جهیل هم ساریق کول (به معنای جهیل زرد) آمده است. ما میدانیم که تمام جهیل های پامیر به زبان ترکی اند، مثلاً یشیل کول (= جهیل سبز)، قرا کول (= جهیل سیاه)، ساریق کول (= جهیل زرد)، و غیره.

ولی، چرا شغنانی های ناحیه تاشقرغان را سریقولی گویند؟ قراین تاریخی نشان میدهد که این قوم در نزدیکی جهیل ساریق کول (زر کول کنونی) زندگی میکرده اند، و بعد به طرف تاشقرغان مهاجرت نموده اند، که در آنجا با لهجه خاصی که تکلم نموده اند، آن لهجه به اقامت گاه اصلی شان، نسبت داده شده است. مثلاً، روشانی در روشن، یزغلامی در یزغلام، وخی در واخان، منجی در منجان، و سنگلیچی در سنگلیچ زیباک تکلم می شوند. پس لهجه سریقولی هم به ساکنان سریقول نسبت داده شده است. اگر قول گوردن را در نظر بگیریم که سریقول، معادل تاغدُمباش است، و ساکنین آنجا این نام ترکی را به پارسی برگردانده اند، باز این معنی را میرساند که باشندگان پامیر تاغدُمباش، هم سریقولی های شغنانی بوده اند. در مورد اینکه گوردن کلبه های قرغیز ها را دیده که از سنگ و گل بوده است، در مورد نظریه او هم تردید وجود دارد. قرغیز ها که در عصر ما (در قرن بیست و یک) هنوز در یورت (غژدی) زندگی می کند و کوچی اند، و اقامت گاه دایمی ندارند، چگونه در قرن نوزده، خانه های سنگی و گلی در پامیر داشته باشند. این سریقولی های شغنانی بوده اند که کلبه (به شغنانی پیل) در ایلاق های خود داشته اند، و بعد بنا بر نا مساعد بودن شرایط جوی و یا شرایط سیاسی که به نفع آنها نبوده، آنجا را ترک کرده اند، و بعداً قرغیز ها در محل آنها سکنه گزین شده اند. اگر آن گورستان مورد کاوش قرار گیرد، شاید گره این نخ گشوده شود.

یک نکته جالب را در یاد داشت آورل استاین (Sir Aurel Stein) کاوشگر و باستان شناس انگلیس یافتیم. ایشان می نویسند که: در منطقه ای که سلسله کوه های غند و شاخدره با هم وصل می شوند، از طریق کوتل شِتَم (Shitam) به طرف روشن در حرکت بودیم. بعد از پیمودن یک پیر یخ ها به مسافتی یک و نیم میل، ما به یک اقامت گاهی رسیدیم که بنام **سرکولی خبرگه** (Sarikoli khabega) رسیدیم که 13000 فُت ارتفاع از سطح بحر دارد (ص. 884).

در زبان شغنانی، بَنَبَرگه به معنای «شب باش» و یک اقامتگاه شب، است که هنوز هم کاربرد دارد. و معنای تحت اللفظی این می شود: شب باش و یا خوابگاه سریقولی که دال بر رفت و آمد مردم سریقول، شغان و روشن بوده است. تا سال های اخیر که مرز ها بند نبوده است، مردم شغان و سریقول با هم رفت و آمد داشته اند و با هم خویش و پیوندی نزدیک داشته اند.

قوم پامیری در تاجیکستان: 22

بروملی²³ (Bromley) استدلال می کند که روند قوم سازی بطور حیاتی توسط «ترکیب قومی»²⁴، «همگون سازی قومی»²⁵ و «یکسان سازی بین الاقوامی»²⁶ متأثر می گردد.

²² Davlatshoev, p. 96

²³ Ibid, p. 96.

²⁴ Ethnic Consolidation

²⁵ Ethnic Assimilation

²⁶ Interethnic Integration

ترکیب قومی به این معناست که آمیختگی چندین هویت قومی که از نقطه نظر زبان شناسی و فرهنگی خویشاوندی و وابستگی داشته باشند، مثلاً در مورد شغنائی، روشانی، و سریقولی اینگونه مشخصات قومی دارند.

همگون سازی قومی بدین معناست که انحلال یک گروه و یا یک قوم در یک گروه دیگر که بصورت یکپارچه و شبیه بیابند. مثلاً همگون سازی پامیری ها با تاجیک ها که باعث انحلال هویت اصلی پامیر ها می گردد.

یکسان سازی و یا ادغام بین الاقوامی بدین معناست که همزیستی مشخصات فرهنگی مشترک و حس آگاهی چندین قوم مختلف است، ولی بر خلاف همگون سازی قومی، این سبب حذف و یا انحلال یک قوم نمی گردد.²⁷ واخانی، شغنائی، اشکاشمی، زیبایی، و منجانی این مشرکات را دارند.

بوشکوف اظهار میدارد (دولت شاه اف، ص. 97) که پالیسی ملی شوروی هم در مرکز و هم در اطراف ناشی از نظریه ای شد که ساختار سوسیالیزم مسبب ادغام ملیت ها همراه با ملیت های تمامیت خواه (مستبد) خواهد شد. بدین خاطر مامورین رسمی آمارگیری نفوس (demography) اینگونه ملیت ها را از لیست شان بیرون کشیدند، و اینگونه عمل در مقابل پامیری ها هم مسجل بود. در سر شماری سال 1939، شمار اقوام و همچنان تعداد زبان های آنها کم شد، و در سر شماری های سال های 1959 و 1989 آنها حتی در لیست هم شامل نشدند. و از آن زمان به بعد پامیری ها با تاجیک ها همگون (assimilation) شدند و بنام تاجیک یاد شدند. و نظریه دانشمندان در این مسئله کاملاً بطور آشکارا چشم پوشی شد. مثلاً در سر شماری سال 1959، دانشمندان ذکر کردند که حذف وخی، شغنی، و روشانی از داده اطلاعات (data) سر شماری با روند همگون سازی و ترکیب نمودن آنها با تاجیک ها بطور واضح نمی توانست بیان کند از اینکه آنها یک زبان و یک فرهنگ متفاوت داشتند. آنها همچنان ادعا کردند که همگون سازی هم نمی تواند در این مدت کوتاه انکشاف بیابد. همگون سازی معمولاً در اثر یک تغییر در زبان بوجود می آید، ولی ملیت های پامیری حتی بعد از سر شماری 1959، زبان های شان را حفظ نمودند. در سر شماری 1989 دوباره عین قصد تکرار شد و از ملیت های پامیری دوباره چشم پوشی صورت گرفت.²⁸

اقوام غلچه ای و یا اقوام پامیری:

در منابع پارسی و انگلیسی اقوام ساکن پامیر شرقی را بنام قوم غلچه و زبان آنها را بنام زبان های «غلچه ای» ثبت نموده اند. این دانشمندان زبان شناس روس بودند که «زبان پامیری» را مترادف و یا جای نشین «زبان های غلچه ای» کردند. چون گویندگان زبان های غلچه ای، در حول و حوش سطح مرتفع پامیر از سریقول گرفته تا یز غلام و در شمال پاکستان در هونزا و گوجال (زبان وخی) سکونت داشتند، بر اساس این نظریه «پامیر» را مرکز و محور فکر کرده که در اطراف این سطح مرتفع مردمانی زندگی می کنند که از هر حیث از همسایگان شان متمایز بوده اند - زبان، فرهنگ، مذهب، طرز زندگی و غیره.

منوچهر ستوده، در مقدمه ای که بر تاریخ بدخشان، نوشته سنگ محمد بدخشی، نوشته است (دیبچه، ص. 21): در دره های پامیر غربی ایرانیانی زندگی می کنند که همسایگان تاجیک ایشان، آنها را «غلچه» می خوانند، و روس ها [آنها را] بنام «گرنیجه تاجیکی» (Gornije Tadjiki) [به معنای تاجیک کوهی] می نامند (اسمی که روس ها به ایشان داده اند، اسم بی مسمایی است و اغلب با تاجیکان ناحیه درواز و قراتگین [وادی رشت]، و وادی زر افشان اشتباه می شوند) یا به نام «پامیرسکو نرودی» (Pamirsku Narody) به معنای «مردم پامیر» خوانده شده اند. ساکنان این ناحیه خود را «تاجیک» می دانند (نامی که باز تولید اشتباه خواهد کرد) و همسایگان خود را در درواز به زبان تاجیکی سخن می گویند، «پارسی گوی» می نامند.²⁹

²⁷ Bromlei Yu, "Ethnic Processes in the USSR", in Martha B. Olcott, (ed.), *The Soviet Multinational State* (Sharpe, New York, 1990, p. 53.

²⁸ Valentin Bushkov, Lydia Monogarova, "Enthnic Process in Gorny Badakhshan", *Central Asia and Caucasus*, No 5, (2000), [Online], Available at: http://www.ca-c.org/journal/eng-50-2000/eng50_2000.shtml

²⁹ منوچهر ستوده، در دیبچه تاریخ بدخشان، تألیف میرزا سنگ محمد بدخشی، دیبچه، ص. بیست و سه.

در مورد زبان های غلجه ای به شکل مبسوط، در مقاله بعدی، بحث خواهم نمود.

نتیجه گیری:

در این مقاله، بطور فشرده و کوتاه و به شکل جسته و گریخته و با شتاب، از شغنانی ها، و حضور آنها در سیاست های منطقه ای در آسیای میانه، به بحث گرفته شد. نام شغنانی ها در اوستا بنام خُفیاآنَه/هَفیاآنَه (Khvyaona/Hvyaona) و در آثار پهلوی بنام خُفیان / هَفیان (Khvyon/Hvyon) یاد شده است. این نام پهلوی خُفیان که در تاریخ بنام «هون ها = خیونان» یاد شده اند، حکومت مستقلی داشته اند، و در یک حکومت کنفدراسیون با کوشانی ها و یفتلی با هم میزیسته اند. اینکه خُفیان پهلوی با «خُرنون» فعلی، تشابه لفظی و معنوی دارد، هیچ شکی باقی نمی ماند، که از قومی که در اوستا از آن ذکری آمده، همین شغنانیان کنونی اند. امیانوس مارسلینوس در قرن چهارم که کوشانی ها و خیونی ها با رومی ها در شهر دیار بکر (در ترکیه فعلی) جنگیده اند، آن جنگ را با وضاحت بیان می کند، که سر لشکر خیونان بنام گرومباتس بوده است. ائتلاف نظامی شغنانی ها با کوشانی ها و یفتلی ها را فردوسی در شاهنامه، هم بخوبی بیان می کند.

کُشانی و شُگنی و وهری سپاه = دگر گونه جوشن دگرگون کلاه

این تاریخ باستان، نمایانگر اینست که قومی با هویت ویژه بنام «خُفیانیان»، و «شُگنانیان» از دوره های خیلی قدیم موجود بوده اند.

تاریخ قرن 18 و قرن 19 مشحون از روایت هایی مستندی است که شاهان شغنان بر بدخشان زمانی تسلط داشته اند که وسعت حکومت آنها از قندز تا اوش و از چترال تا سریقول بوده است. وسعت قلمرو آنها گاهی بزرگ و گاهی کوچک شده، ولی آنها تا سال 1883 میلادی حکومت خود مختار در شغنان داشته اند از سریقول تا پامیر رنگ کول و قرا کول زیر تابعیت آنها و خراج گزار آنها بوده اند، قسمی که از نوشته های نی الیاس، مامور هند برتانوی از پامیر، روشان، و شغنان در سال های 1885 و 1886 دیدن کرده، و چشم دید خود را یاد داشت نموده است.

جان وود، مامور هند برتانوی در سال 1838 میلادی از واخان دیده، و در جریان مسافرت اش متوجه شده است که به تعداد 100 خانوار قرغیز در نزدیکی خندود در واخان جابجا شده اند. خود قرغیز ها اعتراف نموده اند که برای مدت یکسال بوده در آنجا اقامت گزیده اند. و آنها را مراد بیگ ازبک، میر قطعن به زور در آنجا جابجا ساخته است تا خدمتی برای برادران همخون خود کرده باشد. همچنان، نی الیاس، در سال 1883 تعداد ساکنین قرغیز را در اشکاشم 20 خانوار بر می شمرد، ولی بطور دقیق بیان نمی کند که آیا این قرغیز ها در کدام قریه اشکاشم مسکن گزین بوده اند و در کدام سال در آنجا آمده باشند. شاید آنها هم از جمله ناقلینی بودند که مراد بیگ قطعنی آنها را در اشکاشم بزور جابجا کرده باشد. بعداً رد پای این قرغیز ها گم می شود، شاید میران واخان و شغنان پس به قدرت رسیدن محلی شان دست یافته اند، و آنها را بیرون رانده اند، و یا خود آنها اوضاع را موافق نیافته و آن محل را ترک کرده باشند.

از نوشته های سیاحان چینی و همچنان مارکو پولو نتیجه گیری می شود که در پامیر خورد، پامیر کلان، و پامیر علی چور، احدی مسکن و بود و باش نداشته است. تنها قرغیز ها در رنگ کول و

قراکول که در نزدیکی وادی فرغانه هستند، قرغیزها در ایام تابستان رمه‌هایشان را می‌چرانده‌اند. بعد از گسترش حکومت امپراتوری چینگ (Qing) در چین و تزار روسیه در مجاورت ساحه جغرافیایی پامیر، و وضع نمودن مالیات سنگین بر دامداران قرغیز، آنها را مجبور به مهاجرت از محل‌شان نموده‌اند که چندین مراتب بین قرغیزها، سربازان چینی و سربازان روسی درگیری‌های صورت گرفته، و بعداً آنها از حکومت هند برتانوی خوشنود تر بودند، چون از آنها مالیات نمی‌گرفتند و به شهرنشینی آنها را دعوت نکرده بودند. بنا به درخواست مامورین هند برتانوی، امیر عبدالرحمان خان در ساحه زیر کنترل حکومت خود در پامیر خورد و پامیر کلان برای شان اسکان داد. در حالی که تا سال 1895 میلادی (مطابق به سال 1274 هجری خورشیدی) هیچ قرغیزی در پامیر خورد و یا پامیر کلان بطور دائمی زندگی نکرده است.

میدانیم که قرغیزها از طریق زور در واخان اسکان داده شدند که در قضیه مراد بیگ ازبیک، میر قطع‌کن که در دوره امیر دوست محمد خان میزیسته، کاملاً مشهود است که واخانی را تبعید و به عوض آنها، قرغیزها را در واخان جابجا کرده است. بعداً قرغیز در پامیر خورد و کلان توسط امیر عبدالرحمان خان بعد از سال 1895 اسکان داده شدند. بناءً، بعضی که فکر می‌کنند، پامیری‌ها، قرغیزها هستند اصلاً از تاریخ خود خبر ندارند. حالت قرغیزها در پامیر، مانند حالت کنونی قندهاری‌ها در شیوه بدخشان بوده است. آنها در فصل تابستان رمه‌های خویش را بخاطر چراندن به پامیر می‌آوردند، و در عوض آن به شاه شغنان مالیات میداده‌اند، چون پامیرهای رنگ کول و قراکول از تبعات شاه شغنان، زیر اداره فرعی روشن بوده‌اند. این نوشته، حضور فعال و گسترده شغنانی‌ها و واخانی را در پامیر نشان میدهد، و بی‌مناسبت نیست که این مردم ادعا بکنند که پامیر از اینها بوده است.

قبلاً نام این اقوام و زبان‌شان، بنام زبان غلچه‌ای بوده که در منابع پارسی و انگلیسی این مردم و زبان‌شان به این نام شناخته شده‌اند، و بعداً روس‌ها بطور غیر عمدی، زبان‌هایی که در حول و حوش پامیر بودند، این زبان‌ها را در بین سال‌ها 1960 و 1970 بنام «گروه زبان‌های پامیری» یاد کردند. بعداً این نام در عرصه زبان‌شناسی توسعه پیدا کرد، و این زبان‌ها به عنوان گروه زبان‌های ایرانی شرقی، متعلق به زبان‌های گروه پامیری یاد شدند. سپس، در مورد اتنوگرافی (ویژه‌های قومی)، انتروپولوژی (سیما شناسی)، تاریخ و جغرافیای این منطقه تحقیقات گسترده‌ای از طرف اکادمی علوم روسیه در پترزبورگ راه‌اندازی گردید. تلاش‌ها برای شناخت هویت اصلی این قوم، از طرف شیرین شاه شاه تیمور، و حذف ملیت‌های کوچک از سر شماری‌های نفوس اتحاد جماهیر شوروی، بطور عمدی صورت گرفت تا هویت‌های کوچک در ملیت‌های بزرگ منحل و یا استحاله شوند. در آمارگیری (سرشماری) شوروی در سال‌های 1926 و 1937، روشانی، شغنی و وخی ملیت‌های جداگانه و متمایز در اتحاد شوروی بشمار میرفتند. ولی در سال 1937، بعد از اعدام شیرین شاه شاه تیمور، لیست این ملیت‌ها، از فهرست اقوام در سر شماری حذف گردید، و همه بنام تاجیک مسما شدند. ولی این مردم، کسانی که به زبان پارسی گپ می‌زد، اورا بنام «پارسی گوی» و به زبان شغنانی بنام «پارسی بون» شناخته میشدند که برگرفته از «فارسی وان» (= پارسی زبان) است. حتی هنوز هم در افغانستان شنیده می‌شود که: پښتانه یې که پارسی وان؟ (پشتون هستی و یا پارسی زبان؟) و نمی‌گویند که پشتون هستی یا تاجیک؟

در این نوشته مختصر کوشش بعمل آمد تا سیر تاریخی شغنیان را از دوره اوستا، دوره پهلوی، کوشانی ها و یفتلی ها باز گو شود که این قوم از دیر باز به این طرف با هویت مشخص خود شناخته شده اند.

اگر این مردم خود را پامیری بگویند، حق با اینهاست چون آنها در این منطقه نفوذ بی چون و چرا داشته اند، و ساکنین این منطقه پیش از هبوط قوم ترک تبار قرغیز به این منطقه بوده اند، و جای دارد که تخلص خود را پامیر زاد، پامیر پور، پامیریان، پامیری، پامیری نیا، و غیره انتخاب بکنند.

گروه زبان های ایرانی شرقی، که قبلاً بنام «زبان های گلچه ای» یاد می شدند، بعداً بنام «گروه زبان های پامیری» یاد شدند یک انتخاب بجاست. زیرا که واژه گلچه را ترک های همسایه شان بالای شان مانده اند که معنای آن «حرام زاده و مادر بختا» است. گلچه از غرچه گرفته شده که در اینجا حرف /ر/ به حرف /ل/ بدل شده است. «غر» به معنای «فاحشه» است. مثلاً در این بیت خاقانی رجوع شود.

من عزیزم مصر حرمت را و این نامحرمان
غرزنان برزن اند و غرچگان روستا

به عوض اینکه با این نام و نشان، این اقوام تحقیر و توهین شوند، آیا «گروه زبان های پامیری» از «زبان های گلچه ای» و «اقوام پامیری» نسبت به «اقوام گلچه ای» انتخاب خوبتر نیست. اینکه گفته اند، معنای غرچه، «تاجیک کوهی» است، یک ادعای بی اساس است که از طرف روس ها به این مردم برچسپ زده شده است تا در قسمت ملت سازی در تاجیکستان با مردمان دیگر به آسانی ترکیب گردند، و یا همگون (assimilation) شوند. در آخر من تمام دانشمندان را به چالش می کشم در مورد اینکه ثبوت کنند که شغنی و وخی هم تاجیک هستند.

اگر کسی اعتراض کند که اصطلاح قوم پامیری، یک اصطلاح تازه وارد است، این یک موضوع بی بنیاد است. زیرا بعضی ها استدلال می کنند، که پامیر نام کوه است، و نام کوه، نام یک قوم شده نمی تواند. این هم یا از بی اطلاعی است و یا می خواهند از این موضوع به آسانی طفره برونند. زیرا که، هر قوم، یا در کوه، در یک وادی، یا در یک جزیره زندگی می کنند، بنام همان محل سکونت، هویت شان بر می گردد. مثلاً، استرالیایی ها، بخاطری استرالیایی هستند که در قاره ای بنام استرالیا زندگی می کنند. کوه نشینان قفقاز را بنام قفقازی می گویند که نام یک کوه است.

یک سوال پیش می آید اینکه: آیا پیش از سال 1947 کدام مکانی مسما به «پاک» بوده و یا قومی بنام «پاک» وجود داشته که محل سکونت یک قوم باشد و پسوند مکان ساز «ستان» را با آن علاوه نمودند تا «پاکستان» شود؟ هیچ قومی و هیچ محلی با این هویت تا سال 1947 در نقشه جهان وجود نداشته است. اکنون کشوری به این نام با حدود و ثغور مشخص در نقشه جهان بوجود آمده است. آیا از این حقیقت می توان کتمان نمود؟ هویت یک چیزی متحول است، و یک چیز ثابت نیست. کسی که تاجیک بوده و به آمریکا مهاجرت کرده باشد، بعد از دو و یا سه نسل خود را تاجیک گفته نمی تواند، دیگر یک امریکایی تمام عیار خواهد بود. بنابر این، هویت یک مولفه متحول و تغییر پذیر است. چیزی که امروز بنام هویت آنرا قبول می کنیم، در آینده دستخوش تغییر خواهد بود. در اول، نام منطقه ای بنام ایران بوده و بعد پارس شده، و در آنجا به زبان آریایی صحبت شده است. داریوش کبیر هم خود را

آریایی گفته و هم پارسی. چون زبانش آریایی بوده و محل سکونت اش، پارس. ولی بعداً نام محل آنها بر گویش آنها هم اطلاق شد. بعداً کشوری بنام پارس، بنام ایران ظهور می کند.

منابع و مأخذ:

1. پامیر زاد، خوش نظر، *تاریخ شغنان باستان* (تزر دوکتورا)، اکادمی علوم تاجیکستان، انستیتوت تاریخ و اتنوگرافی، (تحت نظر پروفیسر حق نظر نظر اف)، 1998 (1377)، صص. 12، 28.
2. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه (فرهنگ لغت فارسی)* [آنلاین]، موجود در سایت انترنتی زیر:

<http://www.loghatnaameh.org>

3. سلطانزاده، هدایت، *زبان، ایدئولوژی و هویت ملی*، 2005. قابل دسترس در: <http://www.nashrebidar.com/jobashe%20meli/magalat/zeban.htm>
4. مرادی، صاحب نظر، *بدخشان در تاریخ* (ج. اول و دوم)، انتشارات خیام، کابل، 1388، ص. 208.
5. منوچهر ستوده، *بر دیباچه تاریخ بدخشان*، تألیف میرزا سنگ محمد بدخشی، دیباچه، ص. بیست و سه.
6. میرزا سنگ محمد بدخشی، *تاریخ بدخشان*، با تصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، مؤسسه فرهنگی جهانگیری، چاپخانه میهن، 1367.
7. یار شاطر، احسان، *میراث ایران*، تألیف سیزده تن از خاور شناسان، مجموعه ایران شناسی، جلد هشتم، فصل هفتم، زبان فارسی، نوشته هارولد والتر بیلی، ترجمه دکتر محمد معین، صص. 219 – 222، 1336، تهران

8. Bailey, H. W. (1930) "Iranian Studies," BSOS 6, 1930-32a, pp. 945-55.
9. Beal, Samuel, Si-yu-ki (*Buddhist Records of the Western World*), Translated from the Chinese of Hiuen Tsiang (A.D. 629), in two volume, Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. Ltd, London, 1960. V. II, Pp. 291- 297.
10. Boyko, Vladimir. *On The Margins of Amanullah Era in Afghanistan: The Shughnan Rebellion of 1925* - International journal of Central Asian Studies (Seoul, 2002), v. 7
11. Bromlei Yu, "Ethnic Processes in the USSR", in Martha B. Olcott, (ed.), *The Soviet Multinational State* (Sharpe, New York, 1990, p. 53.
12. Chionites, Encyplodia of Iranica [Online], available at: <http://www.iranicaonline.org/articles/chionites-lat> (Retreived: 14 March, 2017)
13. David, Straub (2013), *The Ismailis and Kirghiz of the upper Amu Darya and Pamirs in Afghanistan: A micro-history of delineating international borders* [A Master Degree Dissertation], submitted to the Department of Central Eurasian Studies, Indiana University.
14. Davlatshoev, Suhrobsho (2006), *The Formation and Consolidation of Pamiri Ethnic Identity in Tajikistan* [A Master Degree Dissertation], submitted to the Graduate School of Social Sciences of Middle East Technical University,
15. Dor R. and Naumann C. M. (1978), *Die Kirghisen des Afghanischen Pamir (The Kirghiz of the Afghan Pamirs)*, Akamedische Druck- und Verlagsanstalt, Graz (Cited in Hermann Kreutzmann, 2003)
16. Eduljee, (n.d.), *Zoroastrian Heritage*, available at: <http://www.heritageinstitute.com/zoroastrianism/east/east2.htm>
17. Frank Bliss (2006), *Social and Economic Change in the Pamirs (Gorno-Badakhshan, Tajikistan)*. London: Routledge, 2006, p. 195.

18. Gordon, T., E., C.S.I., “*The Roof of the World: A Journey Over the High Plateau of Tibet to the Russian Frontier and the Oxus Sources of Pamir*”, Cornell University Library, Printed for R.&R. Clark for Edmonston & Douglas, Edinburgh, pp, 121 – 122)
19. *Kazakstan, Kyrgyzstan, Tajikistan, Turkmenistan, and Uzbekistan* : country studies / Federal Research Division, Library of Congress ; edited by Glenn E. Curtis. Edition (1st ed.); Published/Created: Washington, D.C. : Federal Research Division, Library of Congress : For sale by the Supt. of Docs., U.S. G.P.O., [1997]
20. Kreutzann, Hermann (2003), *Ethnic Minorities and marginality in the Pamirian Knot: survival of Wakhi and Kirghiz in a harsh environment and global context*, Institute of Geography, Friedrich Alexander University Erlangen-Nuremberg, Kochstr. 4/4, D-911054 Erlangen, Germany.
21. Olufsen, O (1904), *Through the Unknown Pamirs (Wakhan and Garan)*, 1988-1989, The 2nd Danish Pamir Expedition, London, William Heinemann.
22. Shahrani, Muhammad Nazif (2002), *The Kirghiz and Wakhi of Afghanistan: Adaptation to closed frontiers*, University of Washington Press, Seattle and London.
23. Shor, *After You, Marco Polo*, pp. 199, 222, 263-265; Shor. “We Took Highroad in Afghanistan.”
24. Stein, Sir. Aurel (1928), *Innermost Asia: Detailed Report of Exploration in central Asia, Kan-su and Eastern Iran*, carried out and described under the orders of H.M. Indian Government, Indian Archeological Survey, Vol. II, Oxford, at Clarendon Press, London, UK.
25. Suny, Ronald Grigor (2006). “*History and Foreign Policy: From Constructed Identities to "Ancient Hatreds" East of the Caspian*”. In Shaffer, Brenda. *The Limits of Culture: Islam and Foreign Policy*. MIT Press. pp. 100–110. [ISBN 0-262-69321-6](https://doi.org/10.262-69321-6)
26. Valentin Bushkov, Lydia Monogarova, “*Enthnic Process in Gorny Badakhshan*”, Central Asia and Caucasus, No 5, (2000), [Online], Available at: http://www.ca-c.org/journal/eng-50-2000/eng50_2000.shtml
27. Warner, R. (1967) “*Das früheste Auftreten des Hunnennamens. Yüe-çi und Hephthaliten*,” *Jahrbuch für die Geschichte Osteuropas* 15, 1967, pp. 487-558.
28. Wood, John (1841), *Personal Narrative of A Journey to the Source of the River Oxus, by the Route of the Indus, Kabul, and Badakhshan*, Performed under the Santion of the Supreme Government of India, of the East India Company’s Navy, published by John Murry, Albemarle Street, London, 1841.
29. Wright, Thomas, *The Travels of Marco Polo, the Venetian* (English Translation), Blackmask Online 2002, [Online] found at: <http://www.blackmask.com>